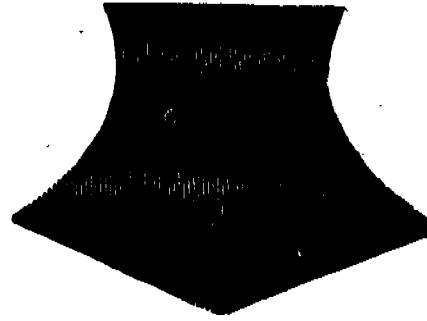




عباس میرزا نایب السلطنه

احمد سهیلی خوانساری



مرگ ولیعهد سرباز

باباخان (فتحعلی شاه) برادرزاده آقا محمدخان که جانشین عم خود

بود در سال ۱۲۰۳ دارای پنج پسر شد .

محمدعلی میرزا

محمد قلی میرزا

محمد ولی میرزا

عباس میرزا

حسینعلی میرزا

طوایف ایل قاجار که ساکن استرآباد بودند از دو طایفه اشاقه باش

(پایین رود) و یوخاری باش (بالارود) تشکیل یافته بودند سران این دو طایفه از عهد صفویه همیشه باهم رقابت و دشمنی داشتند زمانی که سیهسالاری این ایل را یکی از سران اشاقه باش دارا بود روزگار افراد طایفه یوخاری باش سیاه و هرگاه از افراد یوخاری باش بقدرت میرسیدند زندگانی بر مردم اشاقه باش حرام میشد .

وقتیکه آقا محمدخان بقدرت رسید دریافت که دشمنی ریشه دار داخلی و ایلی بزرگترین خطر جهت دوام و بقای حکومت و سلطنت اوست برای اینکه این دشمنی دیرین پایان پذیرد از دواجهای سببی و دوستی های مشابه را واسطه صلح قرارداد از آنجمله دخترانی از سرکردگان دولو و قوانلو برای خویش و باباخان برادرزاده و جانشین خود به مسری انتخاب کرد و ریاست ایل و ایلخانی طوایف قاجار را در شان سران قوانلو بازشناخت و مقرر داشت که سلطنت از آن این طایفه و بزرگی و ریاست سهم طایفه دیگر باشد و بعلاوه وصیت کرد جانشین او باباخان ولیمهد خویش را از بزرگترین پسران که از همسر قوانلوی اومولد میگردد انتخاب و برگزیند و این سنت در انتخاب عباس میرزا که چهارمین پسر فتحعلی شاه بود و نیز در انتخاب محمد میرزا و ناصرالدین میرزا رعایت گردید و بتعریفی مظفرالدین میرزا را نیز میتوان از نسل دو طایفه قاجار دانست هر چند ملک قاسم میرزا و معین الدین میرزا که قبل از مظفرالدین میرزا ولیمهد شدند دارای این امتیاز میشوند .

بنابر این وضیت در سال ۱۲۱۳ فتحعلی شاه که در سال ۱۲۱۱ پس از کشته شدن آقا محمدخان بسلطنت رسیده بود عباس میرزا را که مادرش آسپه خانم دختر امیر کبیر فتحعلی خان (۱) و همشیره امیرخان سردار قوانلو بود ولیمهد خویش ساخت و این برتری وقتیکه برادران دیگر بعد رشد رسیدند اسباب حسادت و بغض و بروز اختلاف گردید و هر چند بسبب بیم و احترام پدر ظاهر

(۱) خاوری صاحب تاریخ ذوالقرنین محمد قلیخان نوشته است ظاهراً

اشتباه میباشد .

نمی‌ساختند لکن دستگاه سلطنت را غبار که دورت آنان تیره ساخته بود و زنان حرم نیز گاه و بیگاه بر آتش این حسادتها دامن میزدند و همین حسادتها و اختلافات بود که در سالهای بعد مسأله‌ئی بفرنج و پیچیده شد چنانکه در سال ۱۲۲۷ اطرافیان شاه چنین وانمود ساختند که اختلاف میان محمدعلی میرزا و عباس میرزا بر سر جانشینی شاه زیادست و اوضاع و احوال چنان شد که این دو برادر مجبور گردیدند برای رضای خاطر پدر و کوتاه کردن این سخنها و وثیقه نامه‌ئی نوشته امضاء کرده بشاه دادند.

و وثیقه نامه

مابندگان فدوی و چاکران آستان خسروی رادر میان خلافتی و بهیچگونه اختلافی نیست دلها از هر دوسو بصیقل تربیت خسرو یگانه از هر آرایش آئینه سان پاکست و جز آئین یگانگی صورت نپذیرد و دستها از دو جانب بمساعدت سعادت خدمت سایه خداوند یکتا درازست و جز دامان یکدلی نگیرد ؛ از بسدایت ظاهر تا نهایت ضمیر سر تسلیم بیای طاعت نهاده و امثال مثال خسروی را از اقصای دل آماده ایم ، منتهای مراد و غایت مقصود ما بندگان از اشتغال مطالب و احتمال متاعب و سعیها و طلبها و جهدها و تعبها در تعاریف احوال و تقالیب اعمال تمهید مهمی و ترتیب خدمتی است که شاید بدان وسیله رضای خاطر اقدس شاهنشاهی را حاصل توانیم کرد ، رضای خسرو آفاق در وفاق مایکد لانست چرا رای خلاف جوئیم خلاف خدا و خداوند در اختلاف ما بندگانست چرا ترک و فاق گوئیم بر ذمت خاطر ثابت داشته و تمامت دل را برین خاطر گماشته ایم که از این پس زیاده بر اوقات پیش در تقلید رسم موافقت کوشیم و مختلفات عالم کثرت را در پرده توحید پوشیم ، زلال صفوت را چنان در میان روان سازیم که از گرد انگیزی اصحاب اغراض غباری بر نخیزد و نسیم الفت را چندان از شمیم پکلفت بپردازیم که هرگز بارایحه خلاف نیامیزد و اگر کارگذاران جانیین را وقتی باشباه غایله‌ئی در میان آید یا بگمانی منکری حادث شود اگر چه سهل و اندک نماید بجهدی زیاده در تحقیق ماده و تبیین حقیقت آن بپردازیم و اگر

همه جزئی باشد بکلی مرتفع سازیم تا سهل معدخزی نگردد و کم مایه بسیار نشود زیرا که جزوی کلی را شامل است و کل از اجزاء حاصل هزار از یکی پدید آید و بسیار از اندکی و بالجمله این وثیقه ائمه که چون خاطر مایکدلان بنقوش موافقت مشحونست تا حفظ رسوم اتفاق و پاس آداب وفاق را تأکیدی متین و وثیقه متین باشد نگاشته آمد تحریراً فی شهر جمادی الاول ۱۲۲۷ محمدعلی میرزا دولتشاه که حکومت کرمانشاه و خوزستان و لرستان را داشت بسال ۱۲۳۷ درسی و چهار سالگی از جهان رفت .

با درگذشت محمدعلی میرزا یکی از مدعیان ولایتعهد از مقابل عباس میرزا برخاست لکن اختلافات سایر شاهزادگان با او که در این زمان بسیار بودند همواره شاه را در بیم و هراس نگاهداشته و او را نگران آینده ساخته بود و بسبب محبت زیادیکه بهریک داشت قرار درستی بکارهیچیک نمیداد سعایت و بدگویی و سخنچینیها چنان نبود که شاه بتواند آشفتگیهای خود را آرام بخشد چنانکه در سال ۱۲۳۹ فتحعلی شاه در چمن سلطانیه مجلس ترتیب داد و تمام شاهزادگان را بدانجا احضار فرمود و ولیعهد را نیز بدان مجلس دعوت کرد که اطاعت آنانرا بولایتعهدی عباس میرزا تثبیت نماید .

عباس میرزا که در سال ۱۲۳۸ بیمار شده بوزم کلیه مبتلا گردیده بود و برای معالجه او از تهران میرزا محمد طبیب اصفهانی روانه تبریز شده زیر نظر او و پزشکان دیگر ایرانی و انگلیسی درمان می شد در این سفر باز بیماری وی ظاهر گشت و چنان شد که بزحمت بسیار در این مجلس حاضر گردید .

از جمله مخالفان عباس میرزا حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر بطنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بود که او نیز احضار شده در آنجا بخدمت پیوست .

عبدالرزاق بیگ دنبلی نوشته است : «چون پیش از ورود مقدم مسعود ولیعهد حضرت خدیو مهادعهد بهم شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که طریق خدمت و بندگی سپارند و رویه اطاعت و کوچکی را نسبت بولیمهد چنانکه باید

و شاید مرعی و منظور دارند تمامت شاهزادگان و اولاد خاقان کامران بقدم اخلاص و چاکری و ارادت پیش آمده بیشتر از بیشتر سالک شاهراه تواضع و فروتنی شدند هر چند نایب السلطنه العلیه برادران را امر بجلوس فرمود در بساط ادب نشستند و کمر بخدمت آنحضرت بستند و شاهزاده حسنعلی میرزا نوز که در آنروزها احضار شده بود مانند دیگر شاهزادگان رعایت ادب را از دست ندادند از این قول میتوان دریافت که تاچه حد میان این دو برادر اختلاف و دشمنی بوده است .

پس از برگزاری این مجلس عباس میرزا ماهی چند بیمار بود و میرزا محمد حسین حکیمباشی طبیب مخصوص شاه او را معالجت میفرمود و عباس میرزا حتی المقدور بیماری خود را پنهان میساخت و با قدرت و توانائی فوق الطاقه رنج بیماری را تحمل میکرد .

سالی چند گذشت ماجرای هولانگیز دومین جنگ ایران و روسیه بر خلاف مفاد عهدنامه گلستان که در سال ۱۲۲۹ بسته شده بود بتحریک و نقشه انگلستان و جاسوسان لندن که در تهران و تبریز و روسیه زمینه سازی میکردند بصورت جهاد پاکفاز آغاز شد و سرانجام چنانکه میدانیم بجه صورت اسباب شکست ایران را فراهم کردند در حالی که هنوز نیمی از سپاه ایران بمیدان جنگ روانه نگردیده بود چگونه تركمخاصه کرده و عهدنامه ترکمان چای بسته و امضاء شد .

مقصود انگلستان حاصل گردید ایران شکست خورد و قوای آن از جهات مختلف تضعیف شد کلنل مکدونالد وزیر مختار انگلستان که از آغاز بروز اختلاف بایران روانه شده بود خود را واسطهٔ ساح قرار داد و جنگ ایران و روسیه در اواخر رجب سال ۱۲۴۳ پایان یافت و شب پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال مذکور عهدنامه ترکمانچای با امضاء رسید و عباس میرزا برای رهایی از اختلاف با برادران فصل هفتم عهدنامه را بفتح خویش تمام کرد و امپراطور روسیه را ضمن سلطنت خود و اولاد و احفاد خویش ساخت .

فصل هفتم عهدنامه ترکمن چای

چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده امپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تمهید کرد که نواب معزیه را از نتایج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند .

رنج و مشقت بسیار لشکر کشی ها از طرفی و تحمل ننگ شکست و پرداخت شش کروور نقد خسارت و غرامت جنگ و سرزنشهای پدر و برادران و مردم از طرف دیگر عباس میرزای بیمار را رنجور ساخت اما وی هرگز نمیآسود و در مقابل تمام این مصائب و بیماری همچنان بردباری کرده و در کار لشکر کشی و نظم شهرها حتی المقدور سعی بود .

در سال ۱۲۴۶ حسنعلی میرزا که حکومت کرمان را داشت خودسرانه لشکر به یزد کشید و آنجا را محاصره نمود و با آنکه سیف الدوله پسر نعل السلطان از طرف شاه حاکم یزد شده روانه آنجا گردیده بود معذک او اعتنائی بحکومت برادرزاده نکرده دست از محاصره برداشت مقارن این احوال عباس میرزا از آذربایجان بتهران آمد و با اجازت شاه برای نظم یزد و کرمان و رفع این فائله بدان سامان رهسپار گشت حسنعلی میرزا از عزمیت برادر آگاه شد و مصلحت ندانست باتیرگی روابط در محاصره یزد باقی مانده تا برادر برسد چاره را در ترک مخاصمه جست و قبل از آنکه عباس میرزا به یزد نزدیک شود دست از محاصره کشیده روانه کرمان گردید .

عباس میرزا پس از ورود به یزد سیف الدوله را بحکومت مستقر ساخته بکرمان رفت و حسنعلی میرزا را از حکومت کرمان معزول ساخته و تحت الحفظ روانه تهران نمود (۱) و تا زمانی که عباس میرزا حیات داشت او در تهران بدون شغل و منصب بود .

(۱) در سال ۱۲۴۳ وقتیکه عباس میرزا از سپاه روس شکست خورد و

عباس میرزا سپس احضار شده صاحب اختیار خراسان گشت . در سال ۱۲۴۷ وی پسر خویش فریدون میرزا را به نیابت خود در آذربایجان گذاشته بعد از کسب اجازه از شاه در اسفهان روانه خراسان گردید و در این سفر بسبب شدت مرض سل محمد میرزا را همراه خود برد و پس از فتح اکثر شهرهای آنجا که حکام یاغی بر آنها حکومت می نمودند مانند قوچان، طبس، سرخس، جام بر خلاف میل انگلستان در سال ۱۲۴۸ در باب الحاق هرات بایران مشغول مذاکره و گفتگو شد و نیز برای محمد میرزا از شاه خلعت ایالت خراسان را استدعا کرد و شاه استدعای او را پذیرفته محمد میرزا را بحکومت خراسان سرافراز فرمود .

عباس میرزا میدانست که با بیماری سل که از سال ۱۲۳۸ بدان مبتلا شده بود جانش در امان نیست چه سال بسال این بیماری شدت می یافت و در مقابل این مرض ناتوان تر میگشت بهمین سبب در سال ۱۲۴۶ پس از آنکه دریافت دیر یازود باید در برابر هجوم سپاه این بیماری مغلوب و مقهور گردد بنگارش وصیت نامه خویش پرداخت و قسمتی در آن سال در تبریز و بقیه را بمرور در سالهای بعد و زمانیکه با اجل روبرو بود نوشت .

→ قائم مقام را بتهران فرستاد که ترتیب پرداخت کرووات غرامت جنگ داده شود و عهدنامه ترکمانچای امضاء گردد از شهرهای ایران قریب پنجاه هزار سپاهی در تهران جمع شده بودند که عازم آذربایجان گردند حسنعلی میرزا نیز یاسپاه خراسان بتهران آمد مردم تهران نسبت بوی اظهار علاقه کردند شاه که از عباس میرزا در اثر این شکست دلتنگ شده بود و نامه های خشونت آمیز بوی می نگاشت در این موقع نسبت به حسنعلی میرزا تمایل بیشتر ابراز میداشت بهمین سبب او بالقب صاحب السلطنه مأمور جنگ با روسها و کمک به عباس میرزا شده عازم آذربایجان گردید لیکن هنوز به قزوین نرسیده بود که عهدنامه ترکمانچای را امضاء کردند و حسنعلی میرزا باز گشت و این حوادث بر شدت اختلاف میان دو برادر افزود .

در سال ۱۲۴۹ فتحعلی‌شاه که از طرز سلوک فرزندان خود متوهم و بیمناک بود غلام و چاپاری روانه مشهد کرد و عباس میرزای بیسار را بتهران احضار فرمود و او چون آماده و مستعد مسافرت نبود در حرکت اندکی تأخیر نمود و هنوز چند روزی نگذشته بود که چاپار دیگر نامه شاه را که امر بر حرکت فوری ولیمه بود بوی رساند و او ناگزیر خوانین یاغی را که دستگیر کرده بود برداشته رهسپار تهران گردید .

میرزا صادق وقایع نگار و میرزا مهدی ملک‌الکتاب منشیان دربار از راه اخلاص اکثر وقایع و حوادث دربار را که راجع بولیمه و قائم و مقام بود با نان می‌نگاشتند لیکن این بار هیچیک سبب احضار آنانرا اعلام نکردند از این رو ولیمه و قائم پیش خود تصوراتی مینمودند که هیچگاه با حقیقت منطبق نمیشد و با خود میگفتند چه بر خاسته که شاه اینگونه بتمجیل آنان را بخدمت احضار و باین سفر که در آنوقت چندان انتظار آنرا نداشتند وادار کرده است .

چون بیک منزلی تهران رسیدند از طرف شاه بتوسط یحیی خان ایشیک آقاسی به عباس میرزا حکم شد که باید خوانین یاغی باغل و زنجیر به یحیی خان سپرده شوند که او آنانرا بطرز مقصرین که معهود سلاطین است از میان چهارسوق تهران به خواری تمام کشیده در سلام عام بنظر پادشاه رساند .

عباس میرزا وقتی که به تهران رسید در برج نوش منزل گزید و شاه که خطر بیماری او را دریافته بود سعی میکرد که ویرا بیشتر مورد عنایت قرار دهد . بدخواهان نایب‌السلطنه که از هر طبقه اطراف شاه زیاد بودند جمعی را برانگیختند که از شربت خانه شاه و مطبخ اندرونی چند پارچه ظروف طلا و نقره دزدیدند و غوغا برپا کردند و بشاه گفتند کسان نایب‌السلطنه بخیالات دیگر باین جرأت و جسارت داخل کارخانه اندرونی شده‌اند .

شاه که کمابیش از خیالات اطرافیان خود آگاه بود اذعنائی باین سخنان نکرده بلکه نسبت به عباس میرزا بیشتر لطف و مهر کرد و چون مزاج وی در این سفر از جاده استقامت زیاد منحرف شده بود و اکثر اطبای حاذق در معالجه

وی میکوشیدند شاه بوی گفت بهترست این تابستان به بیلاق همدان رفته از تعب سفر بر آسانی و بمعالجه مشغول باشی .
وی قبول نکرده گفت که حال ازدو بیرون نیست یا این مرض معالجه خواهدشد و یا بغوت وموت خواهدکشید در صورت دوم چه بهتر که در مشهد واقع شود و در صورت صحت چه خوشتر که در خدمتگزاری دولت پادشاه در خراسان مصروف آید .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام از روی دولتخواهی وصفای باطن حقیقت خطر مرض عباس میرزا را بشاه عرض نمود و پادشاه بتوسط شاهزادگان و محارم اندرون ولیعهد سرباز را از این سفر منع کرد عباس میرزا دریافت که این ممانعت از جانب قائم مقام بوده است بروی خشم گرفت و باعشت او را توییح و ملامت کرد و چون تسلط بر هرات و خوارزم در خیال ولیعهد نقش بسته بود ممانعت هارا توجهی نکرده عازم مشهد شد .

محمد میرزا با سپاه آذربایجان بسمت هرات رهسپار گردید و با آنکه خسرو میرزا و احمد میرزا و قهرمان میرزا بالشکر های ابواب جمعی خود بر حسب دستور عباس میرزا بمحمد میرزا پیوسته بودند باز تسخیر هرات آسان نمی نمود بدین سبب عباس میرزا میخواست خود بطرف هرات عزیمت کند از این روی بعد از ورود بمشهد با وجود شدت مرض مشغول تهیه اسباب سفر هرات گردید قائم مقام بهیچوجه مصلحت نمیدانست که نایب السلطنه با آنحال باین سفر اقدام کند و محمود میرزا برادر ولیعهد که چند ماه بود در مشهد اقامت داشت حرکت برادر را مانع گردید .

محمود میرزا در یادداشت های خود نوشته است یکروز صبح بسیار زود آدمی از سرکار ولیعهد باحضار آمدوقتی بدرون حرم رقتم سرکار ولیعهد درالاجیق دراز کشیده والده دلشاد میرزا (۱) مشغول کار بودو نوشتجات را قائم مقام بمرض نواب ولیعهد در میآورد نایب السلطنه از هر کس بهتر صلاح در عزیمت قائم مقام کردند .

۱- بعید نیست والده دلشاد میرزا از زنان عباس میرزا بوده است .

قائم مقام با سپاه دارالمرز که شامل هشت هزار سرباز و هشت عراده توپ بود روانه هرات گردید. محمود میرزا نوشته است :

بعد از رفتن قائم مقام خدمت و لیمهد رسیدم در باغ فرمودند چندان توانائی در خود نمی بینم عبدالعظیم خان قزوینی را که برای آوردن حکیم صاحب انگلیسی (مستر کارمیک) فرستاده بودم میگویند آمده و گفته است حکیم در بسطام مریض شده فوت کرد چنان میدانم که طبابت نیست شد بعضی دلجوئی ها از ایشان کردم و عرایض که رفع تکدر و تحجیر نماید .

در موقع بازگشت و لیمهد از تهران چون میرزا بابای تبریزی حکیم باشی سفارت روس و انگلیس نامزد شده به تبریز رفته بود که ترتیب کار خود بدهد لذا فتحعلی شاه حکیم کارمیک انگلیسی (۱) را پنجهزار تومان داد که تهیه و تدارک دارو نموده با اتفاق میرزا علی نقی رکنی مازندرانى خویش و معتمد آصف الدوله اللهیارخان از عقب عباس میرزا روانه مشهد گردید هنگام عزیمت مشهد حکیم کارمیک در میامی بسطام بیمار شده از جهان رفت و میرزا علی نقی بمشهد شتافته بولیمهد خبر مرگ حکیم را داد در تهران بعد از اطلاع از مرگ حکیم سمی می کنند جان مکنیل روانه مشهد شود چون وی از بیماری عباس میرزا اطلاع کامل داشت و میدانست که عزیمت او کاری صورت نمیدهد از در انکار درآمد و نرفت ناگزیر حکیم داودخان را که در تهران بود تدارکی دیده خواستند روانه مشهد نمایند از اتفاق مشارالیه بیمار شده بستری گردید فتحعلی شاه چپاری سریع به تبریز روانه کرد که میرزا بابای حکیم باشی که گاهی در خدمت و لیمهد مشغول معالجه میشد سفارت روسیه و انگلیس را موقوف سازد و بجهت معالجه عباس میرزا بمشهد روانه شود لکن این تدبیرات تمام بر خلاف تقدیر بود مشهد در اینوقت چند طبیب داشت که میرزا محمد علی بالا خیابانی از همه مشهورتر بود ناگزیر عباس میرزا در اینموقع زیر نظروى بدرمان میکوشید .

محمود میرزا نوشته است اغلب از شبها در خلوت و اندرون ولیعهد میفرمودند که قبله عالم مارا هم خاك كرد. روزی نایب السلطنه گفت فلانی وصایائی دارم که بایست بمحمد میرزا برسانی اسبابی فراهم آورده‌ام از لشکر و مردمان جنگی که احدی از اهل ایران با آنها مقابله نمیتواند کرد تا توجه کنی با این اوضاع که فراهم آمده ظل السلطان بعد از من باتو در مقام مؤالفت است نه مخالفت. خسر و میرزا اختیار زیانش را ندارد و جهانگیر بتو خدمت کن نیست هر يك از نوکرها که در درجه صداقت هستند معززدار و محترم شمار و اگر خلاف و خیانت دیدی طناب بجلقش بگذار تا دیگران را عبرت شود از این قبیل مطالب میفرمودند بنده جسارت کردم که دو کلمه شرح حالی بقبله عالم تحریر فرموده و سفارش بازماندگان را بفرمائید فرمودند در راه دولت هر گز آسایش نکرده و کاری را بخواهش نسپردم امیدوارم پدر من حقوق مرا ضایع نگرداند در این دم واپسین بر خود نمی‌بندم تملقاتی که آیا اجابت شود یا نشود از برای دوروز نان و منصب اولاد نمایم هر يك از شاهزادگان و برادران در اطراف ایران مشغول تفرج باغ و بوستانند می‌بینی که قدرت تکلم و تبسم نمانده اولاد من اکنون در تسخیر هرات و بجز تو برادر و این برادر زاده تو زنده جان میرزا احدی را بر بالین ندارم در کمال تحسیر بجمال زنده جان میرزا نگاهی میکرد و آهی میکشیدند .

و قتی که خبر مرگ حکیم کارمیک بنایب السلطنه رسید هیچکس از اطبای صاحب وقوف در خدمت حاضر نبودند بهمین سبب اندک واهمه نمی‌بوی راه یافت آثار ورم در پا و زانو پدید آمده بود و حکیم کارمیک باو گفته بود که این مرض وقتی مهلك است که ورم در پا و زانو پیدا شود لذا قطع امید کرد و دانست از زمان حیات چندان باقی نمانده باینجهت به زیارت آستان مبارک بسیار مشرف میشد و اکثر شبها را در آستانه مبارک که تا نصف شب مشرف بوده به گریه و زاری و توبه و استغفار مشغول بود .

در آن زمان مههد چند طبیب داشت که از همه مشهورتر میرزا محمد

علی بالا خیابانی بود که ناگزیر برای درمان و تسکین درد او بر بسالین
نایب السلطنه می آمد .

عباس میرزا در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر سال ۱۲۴۹ مانند هر شب
بزیارت آستان مبارک حضرت ثامن الحجج علیه السلام مشرف شد و بمنزل
بازگشت و پس از ساعتی بخواب رفت و بعد از اندک زمانی از خواب بیدار شده
لکن طلبید و خون استفراغ کرده و بی حال شد اتفاقاً آنشب کسی در خدمت
وی نبود حاجی علی اصغر خواجه را احضار نموده و آنگاه رو بجنب قبله خوابیده
زبان بکلمه توحید گشوده سه ساعت صبح مانده برحمت آفریدگار و اصل
گشت و عمر وی چهل و پنج سال و ششماه و شش روز بود .

خاوری در تاریخ ذوالقرنین نوشته است میرزا علینقی رکن متمد آصف
الدوله را که در ارض اقدس بود احضار نمود و فقراتی چند جانگذر نزد او
ادا فرمود .

خلاصه حاجی علی اصغر وقتی رسید که کار از کار گذشته بود بیرون
رفته بعضی از کسان را اخبار نموده خفیه بتنسیل و تکفین و نماز وی اقدام کرد
و درزین زمین همان اطاق بامانت سپردند تا محمد میرزا از هرات آمده
بهر جا که مصلحت داند مدفون سازند سپس چاپار بهرات و تهران فرستادند
که خبر این واقعه را بمحمد میرزا و فتحعلی شاه برسانند .

از مشهد خبر وفات ولیمهد بفاصله یک روز بوسیله چاپار بمحمد میرزا
رسید و او پس از شنیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام را از قضیه آگاه ساخت و
چون لشکرها بچهار طرف تقسیم و روانه شده بودند فوری کس فرستاده احمد
میرزا را که بر سر غوریان میرفت حکم توقف دادند و خسر میرزا را از اهل مالان
و مصمام خان و محبعلی خان سر تیب را از میمنه و میسره باردو طلبیدند و
حاجی زین العابدین شیروانی (۱) را بهرات پیش شاهزاده کامران فرستادند

۱- حاج زین العابدین شیروانی از مشاهیر عرفاست در این موقع از

فارس عازم مشهد شده در مشهد خدمت عباس میرزا رسید لکن عباس میرزا او را

و بوسیله وی قرار متارکه جنگ دادند و معامله نموده اسرا می که از لشکر های محمد میرزا برده بودند پس گرفتند و ب شهرت اینک در تهران واقعه ای اتفاق افتاده که نایب السلطنه از مشهد اردورا احضار فرموده اند طبل رحیل کوفته رهسپار مشهد شدند پس از طی یک منزل سعادت قلی میرزا پسر شاهزاده کامران با بعضی از امرای افغان بخدمت محمد میرزا آمده عریضه و پیشکش آورده تقدیم داشته کاغذ متارکه جنگ ووداد بهم داده و بهرات بازگشتند و محمد میرزا و سپاه بسرعت منازل میان راه راپشت سر گذاشته بسمت مشهد روانه گردیدند .

القصه محمد میرزا بالباس عزاداری و سوک وارد مشهد شد تمام سپاه تفنگها را سیاه کرده و بر سر توپها چادر های سیاه کشیده و طبالان طبلها را وارونه زده روز هفدهم رجب المرجب ۱۲۴۹ باحزن و ملال فراوان وارد مشهد شدند و از میدان نزدیک ارک با شاهزادگان و وزراء و علماء و امراء و سرهنگان افواج عماری نش و ولیعهد را از محلی که قبلا پامانت گذاشته بودند با آدابی تمام برداشته بدوش نقل باستانه مبارکه کرده پهلوی پنجره فولاد بر زمین گذاشتند تا محلی را که خود وصیت کرده بود آماده ساخته بخاک سپارند . بیش از ده هزار نفر از مردم مشهد حاضر و لوازم تعزیت بجای آوردند و میرزا عسکری امام جمعه با آن جماعت نماز گذاشتند .

چون از زمان وفات سی و هشت روز گذشته بود لذا در روز دفن بجای متعذر مینمود قرار در شب دادند محمود میرزا مینویسد بعد از طواف محمد میرزا بنده را فرمودند مواظب امور بوده تا شب با شرایط لازم ولیعهد دفن شود و آنکاه خود با همراهان عازم باغ گشتند و این فقیر هفت ساعت از شب گذشته جسد ولیعهد را در آخر دارالحفاظ در صفا نیکه متصل به صحن مسجد گوهر شاد بود بخاک سپرد و در موقع حفر مزار سری پوسیده بالوحی از آنجا

→
بسر دی پذیرفت بسمت هرات عزیمت کرد پس از وصول خبر مرگ عباس میرزا از طرف محمد میرزا و قائم مقام سفارت بهرات رفت و آمد داشت حاج زین العابدین شیروانی متخلص به تمکین تألیفات بسیار دارد از جمله بستان السیاحه - ریاض السیاحه را میتوان نام برد وی در سال ۱۲۵۳ وفات یافته است . لقب طریقت وی مستعلی شاه بود .

درآمد که دلالت داشت بر اینکه آنجا مقبره ملائی بود که یکصد و پنجاه سال قبل در آنجا مدفون شده است.

محمود میرزا نوشته است هنگامیکه پخواستیم عماری نهش را حرکت دهیم زروزیور و جواهرات برای تذهیب و ترتیب جنازه خواستیم والدۀ دلشاد میرزا گفت حضرت ولیعهد از ایام مهلتا این عهد آنچه از مال دنیا و خارف ایام بدست آورد بمصارف سپاه و ادوات جنگ رسانید و در گوهر او توپ و تفنگ و سرباز و لشکر است. میرزا علینقی رکن که از بسطام با خیر و قات کارمیک بمشهد رفت و در مشهد ناظر مرگ نیابت سلطنت بود بسرعت عازم تهران شده و پس از چند روز و با خیر مرگ ولیمهد وارد تهران گشت و مقارن این زمان لاجین بیگ غلام با چهل فرمان برای سران سپاه و بزرگان از جانب شاه وارد مشهد شد که در بندگی و ارادت محمد میرزا کما فی السابق باشند و اطاعت او را با مرحوم نایب السلطنه تفاوتی نگذارند.

پس از آن که خیر و قات ولیعهد از مشهد بتهران رسید علیخان ظل - السلطان برادر بطنی عباس میرزا مطلع شد و دو شبانه روز از خانه بیرون نیامد و وقت شام و ناهار که فتحعلیشاه جوئیای حال او شد گفتند تکس مزاج دارد. چنانکه در تاریخ عضدی نقل شده است روزی تمام اولیای دولت در دیوانخانه جمع شدند که این خیر را بعرض برسانند عصر که شاه مطابق معمول در اطاق ارسی رو بقبله خلوت کریمخانی نشست عضدالدوله و کامران میرزا که اکثر اوقات خدمت پدر حضور داشتند در همان اطاق ایستاده و معتمدالدوله منوچهرخان و چند نفر از خواجه سرایان نزدیک در رو باندرون نشسته بودند.

چون علی الرسم هر وقت شاه در خلوت کریمخانی تشریف داشتند اگر کسی را از دیوانخانه بحضور میخواستند یکی از عمله خلوت میرفت و خیر میکرد و کسی که حاضر شده بود وقتی وارد میشد کفش خود را نزدیک در میکند و دو جا تعظیم میکرد تا به در ارسی بیاید بعد از ورود او دربان در بزرگه را که وارد خلوت میشدند فوراً میبست تا وقتیکه برای مرخصی آن شخص در را باز میکرد و دوباره میبست.

پادشاه فرمود اللهیارخان بیاید آصف الدوله بهمان قاعده که شرح داده شد تا در ارسی آمد شاه فرمود چا پار خراسان آمده یا نه عرض کرد میرزا علی

(نا تمام)

نقی آمده است.